

بررسی مفهوم خودشناسی در دیدگاه امام علی(ع)

محمدعلی مشایخی‌پور*

احد فرامرز قراملکی**

هادی صادقی***

چکیده

شناخت خود از جمله مطالب و موضوعات مهم و مورد توجه در مکاتب مختلف الهی و غیرالهی است. امام علی(ع) برای اشاره به این موضوع از عبارت «معرفت نفس» استفاده کرده‌اند که مقایسه و تطبیق با دیگر کلمات و عبارات متعدد مترادف در این باره، دقت و نکته‌سنجی حضرت را به تصویر می‌کشد. خودشناسی بر دیگر انواع متصور شناخت مقدم است؛ در اهمیت آن، همین بس که غایت علم و معرفت، برترین عقل و حکمت‌ها، فوز اکبر و ... نام گرفته است. تأکیدات و توصیفات فراوان درباره خودشناسی، وقوع آن ممکن ساخته، لکن واقعیت جاری زندگی انسان، نمایان‌گر چیز دیگری است. سهل‌بینی، خودمحوری و خویشتن‌پسندی، نیکوپنداری، تحویل و تحصیر، راحت‌طلبی، خدافراموشی و جهل و نادانی، از جمله موانع خودشناسی به‌شمار می‌رود که در کلام امام علی(ع) به آنها اشاره شده است.

کلیدواژه‌ها: انسان، انسان‌محوری، خودشناسی، شناخت خود، خودکاوی، خودپنداشت، معرفت نفس، امام علی(ع).

* مدرس و پژوهشگر دانشکده شهید محلاتی و دانش‌آموخته دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه قرآن و حدیث (نویسنده مسئول: m.mashayekh68@yahoo.com)

** استاد گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه تهران

*** دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه قرآن و حدیث

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۶/۲۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۲۸

مقدمه

شناخت خود از جمله مسائلی است که در قریب به اتفاق مکاتب الهی و غیرالهی حال و گذشته مورد توجه جدی قرار گرفته است. هرکدام از این مکاتب بنابه فلسفه وجودی خود برآنند تا انسان و نیازهایش را شناخته و برنامه‌ای پویا و کارآمد، متناسب با آنچه از او شناخته‌اند، ارائه دهند و از این طریق ضمن نمایش برتری و کارآمدی خود، انسان را در طریق ترقی، سعادت‌یابی و تکامل رهنمون باشند. از طرف دیگر تا این شناخت، جامع و کامل نباشد، نمی‌توان و نباید انتظار داشت برنامه‌ای کارآمد برای تکامل و ترقی او ارائه شود. بر این اساس باید زوایا، ابعاد، عوارض، نیازها و توانش‌های انسان - به‌عنوان موجودی از موجودات جهان - به‌طور کامل شناخته شود تا براساس آن الگویی متناسب با آنچه از شناخت نیازهای واقعی او حاصل آمده است، ارائه شود.

با این وجود مکاتب مختلف براساس تفاوت مبانی، نگرش‌ها و رویکردها، شناخت‌های متفاوتی از انسان حاصل آورده و هرکدام نیز نسخه‌ای خاص متناسب با آن برای سعادت‌یابی انسان پیچیده‌اند و به زعم خود، بهترین و برترین نسخه را ارائه داده‌اند. کارایی و اثربخشی این موضوع در میدان عمل، نشان‌گر میزان واقعیت، جامعیت، شایستگی و مطلوبیت شناخت حاصل از انسان توسط ارائه‌دهندگان آن است. چه شده است که از پس قرن‌ها و با وجود شکل‌گیری مکاتب گوناگون در ادوار مختلف تاریخ، هنوز بشر در سرگردانی ناشی از بازیابی راه حقیقی و واقعی سعادت‌یابی خویش گرفتار است؟ بشر خود دریافته است که نسخه‌های مختلف مکاتب برای درمان دردهای روحی و جسمی او ناکارآمد بوده و نه‌تنها درمان‌گر دردهای او نبوده، بلکه در بسیاری از موارد بر دردهای او افزوده است. مشکل کجاست؟ به‌نظر می‌رسد مشکل اصلی در شناخت‌های تحویلی و تحصیری از انسان است که این خود برنامه‌ای ناقص را که نیازمندی‌های واقعی او را به‌طور کامل پوشش نداده است، نتیجه می‌دهد و همین، بشر را در سردرگمی ناشی از نبود برنامه‌ای جامع و کارآمد فرو برده است.

اسلام به‌عنوان مکتبی الهی و انسانی، به این موضوع توجه نموده و برنامه‌ای جامع و متناسب با واقعیت و حقیقت انسان ارائه داده و نتیجه‌بخشی آن را در صورت تبعیت و اجرا، تضمین نموده است. آیات و روایات به‌خوبی به این موضوع توجه نموده و ابعاد مختلف آن را تشریح کرده‌اند و

از این طریق هم اهمیت و جایگاه آن در اسلام و هم ضرورت اساسی آن برای زندگی انسان را یادآور شده‌اند.

امام علی (ع) به‌عنوان انسانی الهی و عامل و مبلغ و مروج قانون الهی اسلام، در گفتار و کردار خویش به موضوع شناخت خود به‌عنوان یکی از مصادیق تعامل انسان با خویش توجه نموده و زوایای وجودی این موضوع را در قالب چیستی و چرایی، ابعاد، عوامل، موانع، آثار و ... به‌خوبی تشریح نموده و وجه تمایز آن را از عبارات مشابه دیگر نظیر خودانگاشت، خودآگاهی و خودنگری به‌خوبی آشکار ساخته است. این تحقیق درصدد است خودشناسی را - که به‌عنوان یکی از ابعاد و مصادیق تعامل انسان با خود مطرح است - در دیدگاه امام علی (ع) مورد بررسی قرار دهد و زوایا و ابعاد وجودی آن را با محوریت نگاه ایشان تبیین و تشریح نماید.

چیستی شناخت خود

تلقی‌ها، الفاظ یا عناوین مختلفی درباره شناخت خود مطرح است؛ خودشناسی، خودنگری، خودانگاشت، خودکاوی (self-analyzing)، خودبینی (self-observation) و خودآگاهی (self-awareness) از جمله عناوینی است که مکاتب، افراد، حوزه‌ها و رشته‌ها برای اشاره و پرداختن به موضوع «شناخت خود» برای خود برگزیده‌اند. دقتی هرچند اجمالی در هر کدام از این عناوین، حاکمیت نوعی رویکرد خاص را نشان‌گر است. در طول مباحث به تناسب به تبیین هر کدام از این عناوین پرداخته خواهد شد.

عنوانی که در مکتب اسلام و در کلام امام علی (ع) برای اشاره به موضوع شناخت خود برگزیده شده، «معرفت نفس» است؛ عبارتی که با وجود کلماتی مترادف و هم‌معنا با معرفت مانند تفکر، تعقل، علم و نظر، واژه «معرفت» از میان آنان انتخاب شده و با وجود کلمات مترادف دیگر با نفس مانند انسان، بشر و ناس، واژه «نفس» استفاده شده است.

با وجود کلمات دارای مترادف معنایی در قرآن، هر کدام حامل بار معنایی خاصی هستند که ایجاب می‌کند در جای مناسب خود به کار گرفته شوند. به‌طور طبیعی و با شناختی که از اسلام و تعالیمش وجود دارد - که کلمات مترادف با نکته‌سنجی و ظرافت در جای مناسب خود به کار گرفته می‌شوند - باید اذعان کرد که انتخاب و به‌کارگیری این عنوان و واژگان به کار رفته در آن، حامل بار معنایی خاصی است که عبارات با واژگانی مشابه آنها نتوانسته‌اند آن را افاده نمایند.

با این اوصاف نیازمند واکاوی معنایی واژگان به کار رفته در این عبارت هستیم تا از این طریق، ضمن زدایش ابهامات، حکمت‌ها، ظرافت‌ها و دقایق معنایی احتمالی کشف و آشکار شود و به این وسیله تداخل یا تنوع احتمالی عبارتی و واژگانی مفروض از بین رود.

۱. معرفت

واژه معرفت از ریشه «ع-ر-ف» ساخته شده است. ابن‌فارس در ریشه‌شناسی کلمه «عرف» می‌نویسد: از ماده «عین و راء و فاء» دو اصل (مصدر) صحیح به دست می‌آید: مصدر اول «الْعُرْفُ» است که دلالت بر تتابع و پی‌درپی بودن «اجزای» شیء و اتصال آن به هم دارد. به یال اسب هم از این رو «عُرْفُ» گفته می‌شود که موی آن پی‌درپی و به هم متصل است. مصدر دوم «الْمَعْرِفَةُ» و «الْعِرْفَانُ» است که به معنای سکون، آرامش و طمأنینه است؛ چراکه شخصی که به چیزی شناخت پیدا می‌کند، به آن آرامش می‌یابد و در مقابل، کسی که آن چیز را انکار می‌کند، دچار وحشت می‌شود. معانی‌ای چون «الْعُرْفُ» (بوی خوش) و «الْعُرْفُ» (معروف مقابل منکر) زیرمجموعه همین معنا هستند؛ چراکه نفس آدمی با آنها آرامش می‌گیرد و سکون پیدا می‌کند (ابن‌فارس، ۱۴۰۴، ج ۴: ۲۸۱).

راغب در مفردات ذیل واژه «عرف» می‌نویسد: معرفت، درک کردن و دریافتن چیزی است از روی اثر آن با اندیشه و تدبر که اخص از علم است و واژه «انکار» نقطه مقابل و ضد آن است. می‌گویند: «فَلَانٌ يَعْرِفُ اللَّهَ» و نمی‌گویند: «يَعْلَمُ اللَّهُ» تا متعدی به یک مفعول باشد؛ زیرا معرفت بشر از خدای تعالی، تدبر در آثار او بدون ادراک ذات اوست. همچنین می‌گویند: «اللَّهُ يَعْلَمُ كَذَا» و نمی‌گویند: «يعرف كذا»؛ زیرا معرفت در علم قاصری که با تفکر به دست می‌آید، به کار می‌رود (الراغب الاصفهانی، ۱۴۱۲، ج ۱: ۵۶۰؛ قرشی، ۱۳۷۱، ج ۴: ۳۳۴).

در تشریح بهتر مفهوم واژه معرفت و سنجش تقدم و تأخر رتبی علم و معرفت می‌توان گفت: معرفت و معرفت‌یابی صفت و ویژگی‌ای برای انسان است و به‌کارگیری این صفت برای خداوند متعال صحیح و مفروض نیست؛ زیرا از یک سو همان‌طور که لغت‌شناسان اشاره کرده‌اند، معرفت

با استفاده از قوه فکر از مجهولی به سمت معلوم و از مبدأیی به سمت مقصدی سیر می‌شود^۱ و فرض و تصور چنین مبدأ و مجهول و تفکری برای خداوند متعال که سراسر علم - در مرتبه کامل و عالی آن - است، صحیح نیست. از سوی دیگر ابزار این حرکت، قوه تفکر است که خود - برخلاف آنچه شاید در بادی امر به نظر برسد - صفت و ویژگی مخصوص انسان است و در آیات و روایات صفت تفکر و مفکر درباره خداوند متعال به کار نرفته است؛ زیرا این صفتی مخصوص انسان است که با استفاده از عقل خود بین معلوم و مجهول در حرکت است (المظفر، ۱۳۸۸: ۲۳). به همین علت، صحیح است که گفته شود فلانی به خدا معرفت دارد، ولی نمی‌توان گفت فلانی به خدا علم دارد؛ چون تنها خود خداست که به خودش آگاهی کامل دارد. از طرف دیگر صحیح است که بگوییم خدا به همه موجودات علم دارد، ولی صحیح نیست که گفته شود خدا به موجودات معرفت دارد؛ چون آگاهی ناقص برای خدا معنا ندارد.

در سنجش توالی و ترتب بین علم و معرفت، شاید در بادی امر توجه به مطالب پیش گفته این تصور را ایجاد کند که نسبت علم به معرفت بالاتر است و معرفت در مرتبه پایین‌تر از علم قرار دارد؛ زیرا معرفت بنابه تصریح اهل لغت در علمی قاصر به کار رفته (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ج ۱: ۵۶۰) و به علاوه اینکه خداوند متعال درباره خود واژه علم را به کار برده است، نه واژه معرفت، و نفس به‌کارگیری این موضوع می‌تواند نشان‌گر ارجحیت و اولویت علم باشد.

جهت تبیین بهتر این مسئله باید گفت در روایات امام علی (ع) در خصوص نسبت بین علم و معرفت، این توصیفات بیان شده که ثمره علم، معرفت است (آمدی، ۱۳۶۶: ۴۹)؛ بارورسازی معرفت با علم است (همان: ۴۱)؛ علم اولین راهنماست و معرفت آخرین درجه و مرحله است (همان: ۴۹)؛ تدریس علم سبب پیدایش معرفت می‌شود (مجلسی، بی‌تا، ج ۷۵: ۱۲۸)؛ علم شعاعی از معرفت است (ابن‌فهد حلّی، ۱۴۰۷: ۷۸)؛ اول علم، و پس از آن معرفت حاصل می‌شود (صدوق، ۱۳۹۸: ۱۱۱). همین روایات به‌تنهایی اثبات‌کننده این است که معرفت نسبت به علم در مرتبه بالاتری قرار دارد و علم مقدم بر معرفت است و به‌واسطه علم، معرفت حاصل خواهد شد. همین نکته شاید دلیل انتخاب

۱. پیامبر اکرم (ص) در روایتی باریابی به مقام تفکر را منوط به برخورداری از نور معرفت می‌دانند: «وَلَا يَنَالُ مَنْزِلَةَ التَّفَكُّرِ إِلَّا مَنْ قَدْ خَصَّهُ اللَّهُ بِنُورِ الْمَعْرِفَةِ وَ التَّوْحِيدِ» (مجلسی، بی‌تا، ج ۶۸: ۳۲۶).

این واژه در مقابل واژگان مشابه دیگر مانند علم و تفکر باشد؛ اگرچه در این میان باید به بار معنایی، حیثیات، کاربردها، کارکردها و متعلقات هر کدام از این واژه‌ها نیز عنایت داشت. نکته دیگری که باید در این میان مدنظر داشت، توجه به مراتب، درجات، ابعاد و انواع علم است که در هر جا و در هر مرتبه‌ای با معرفت مرتبط نیستند. به دیگر سخن، برای هر کسی و برای هر علمی، معرفت ثمره نیست یا اینکه معرفت در مرتبه بالاتری قرار ندارد؛ چنان‌که در مقابل علم خداوندی - که حد اعلی و غایی علم است - یا مراتب عالی علم انسانی، معرفتی مفروض نیست، یا اگر هم باشد، شاید در مراتب پایین‌تری قرار داشته باشد.

با این توضیحات باید گفت نمی‌توان حکم کلی برای تقدم یا تأخر علم و معرفت بر دیگری صادر کرد، بلکه در این باره باید به مواردی چون شرایط مکانی و زمانی، سطح و مراتب توجه داشت تا به واسطه عدم آشنایی با این موارد، گرفتار خطای راهبردی نشد.

۲. نفس

در آیات و روایات تعریفی روشن از واژه نفس ارائه نشده است؛ از طرفی در کلام علما و دانشمندان و در مقام تعریف واژه نفس، نظرات متفاوت و در برخی موارد متباین ارائه شده است که تکیه و توجه به هر یک شاید نتواند جامعیت مدنظر را پوشش دهد. با این اوصاف به نظر می‌رسد بهترین راه برای دستیابی به تعریفی نزدیک به واقعیت از نفس، بررسی موارد به کار رفته آن در آیات و روایات و شناخت توصیفات، متعلقات، عواید و عوارض آن است تا از این طریق بتوان به معنای درستی از نفس دست یافت. آنچه از بررسی اجمالی آیات و روایات و مقایسه با موارد کاربرد الفاظ دیگر نظیر انسان، بشر و ناس که در مورد انسان به کار گرفته شده، به دست آمده است، این نتیجه را حاصل می‌آورد که آنچه از نفس در عبارت «معرفت نفس» مورد نظر است، انسان با تمامی ابعاد وجودی او اعم از جسمانی و روحانی است.

آنچه در اینجا و به تناسب، نیازمند اشاره است، چرایی کاربرد واژه نفس - در کنار معرفت - برای انسان با وجود واژگانی مشابه نظیر انسان، بشر و ناس است. بررسی اجمالی در موارد کاربرد واژه نفس و دیگر الفاظ مشابه در منظومه آیات و روایات نشانگر حضور چشمگیرتر نفس به نسبت دیگر عناوین مشابه در اشاره به انسان است؛ علاوه بر این شمول و جامعیت نفس، در بیان اوصاف و ویژگی‌های متنوع انسانی این همراهی را ضروری نشان می‌دهد؛ به دیگر سخن گستره

معنایی، جامعیت و اشتغال واژه نفس به نسبت دیگر اسامی نامبردار برای انسان، تداعی کننده نوع کاملی از شناخت خواهد بود که دیگر عناوین مشابه از این ویژگی برخوردار نیستند و همراهی دوشادوشانه آن با معرفت را اجتناب‌ناپذیر ساخته است.

بنابراین با بازتعریفی که از واژگان معرفت و نفس انجام گرفت و با ظرافت‌های معنایی هر کدام آشنا شدیم، این حقیقت روشن شد که از یک سو انتخاب کلمات و عبارات در آیات و روایات از روی دقت و ظرافت است و شناخت این ظرافت‌ها عظمت کلام را خواهد افزود. از سویی این نفس است که نیاز به شناخت دارد و آیات و روایات نیز بر این موضوع تأکید دارند و این موضوع در اولویت اول مورد تأکید قرار دارد.

چرایی شناخت نفس

با وجود این‌همه تأکید بر شناخت خود، تبیین فلسفه و چرایی آن موضوعی است که باید به خوبی مورد بررسی و تبیین قرار گیرد. به نظر می‌رسد نقش قابل توجه را در این میان، کارکردهایی ایفا می‌کند که به واسطه شناخت حاصل می‌آید؛ اگر انسان بدون شناخت کافی نسبت به کاری به آن دست زند، وضع را از آنچه بود، بدتر خواهد کرد. امام علی (ع) در مذمت انجام عملی بدون علم و آگاهی این‌گونه می‌فرماید:

فَالنَّاطِرُ بِالْقَلْبِ الْعَامِلُ بِالْبَصَرِ يَكُونُ مُبْتَدَأَ عَمَلِهِ أَنْ يَعْلَمَ أَعْمَلَهُ عَلَيْهِ أَمْ لَهُ فَإِنْ كَانَ لَهُ مَضَى فِيهِ وَ
إِنْ كَانَ عَلَيْهِ وَقَفَ عَنْهُ فَإِنَّ الْعَامِلَ بغيرِ عِلْمٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ فَلَا يَزِيدُهُ بَعْدَهُ عَنِ الطَّرِيقِ
الْوَأْضِحِ إِلَّا بَعْدًا مِنْ حَاجَتِهِ وَ الْعَامِلُ بِالْعِلْمِ كَالسَّائِرِ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَأْضِحِ فَلْيَنْظُرْ نَاطِرًا سَائِرًا هُوَ أَمْ
رَاجِعٌ وَ اعْلَمْ أَنَّ لِكُلِّ ظَاهِرٍ بَاطِنًا عَلَى مِثَالِهِ فَمَا ظَابٌ ظَاهِرُهُ ظَابٌ بَاطِنُهُ وَ مَا خَبَثَ ظَاهِرُهُ خَبَثَ
بَاطِنُهُ؛ در آغاز، باید بدانند که آنچه می‌کند به زیان اوست یا به سود او؛ اگر به سود او بود، همچنان
پی گیرد و اگر به زیان او بود، از انجام آن بازایستد؛ زیرا هرکس بدون علم دست به عملی زند،
چونان کسی است که بیرون از راه گام می‌زند، که هرچه پیش‌تر رود، بیشتر از مقصود دور گردد.
کسی که بر مقتضای علم عمل می‌کند، همانند کسی است که در راهی روشن و آشکار راه
می‌سپرد. پس بر بیننده است که بنگرد که آیا پیش می‌رود یا بازیس می‌گردد. بدان که هر
ظاهری را باطنی است همانند آن؛ آنچه ظاهرش پاکیزه باشد، باطنش نیز پاکیزه است و آنچه
ظاهرش ناپاک باشد، باطنش نیز ناپاک است (نهج البلاغه: خطبه ۱۵۴).

انسان تا نیازها، علایق و عواطف خود را نشناسد، نخواهد توانست با خود و دیگران در انواع تعاملات مفروض، بنای شایسته‌ای را بنیان نهد و موفقیتی را به‌دست آورد. به بیان دیگر، انسان باید خود را به‌خوبی بشناسد تا بتواند با خود به‌خوبی ارتباط برقرار کند و با این خودتعاملی مطلوب، دیگر تعاملات را مطلوب نماید و در نتیجه سعادت و سیادت خود را تضمین نماید؛ مگر نه این است که شناسنده خود به‌غایت معرفت و علم دست پیدا کرده است؟ (آمدی، ۱۳۶۱: ۲۳۲).

ریشه‌گرفتاری بشر، شناخت محدود از خود است و تا این موضوع حل نشود، گرفتاری‌های او همچنان باقی خواهد ماند. ما تا ندانیم در کجا زندگی می‌کنیم و آن را چطور باید حفظ کنیم و چطور باید بیاراییم، هرگز مسئول و مدیر خوبی نخواهیم بود. ما وقتی نتوانیم خودمان را اداره کنیم، هرگز از ما بر نمی‌آید که شهرمان، استانمان و کشورمان را حفظ کنیم و آن را بیاراییم.

با خودشناسی حقیقی، انسان ابعاد، قوا، استعدادها، توانمندی‌ها، ضعف‌ها، قوت‌ها، محاسن، معایب و نیازهای خود را خواهد شناخت و همین تدوین برنامه‌ای متناسب و واقعی را به‌دنبال خواهد داشت؛ برنامه‌ای که رافع نیازهای او و متضمن رشد و ترقی وی خواهد بود. شکل‌گیری نظام‌های گوناگون انسان‌شناسانه در ادوار مختلف تاریخ در راستای شناخت و پاسخ‌گویی به نیازهای انسان بوده که همین نیز چرایی شناخت خود را روشن کرده است. توفیق‌یابی هرکدام در این مسیر به میزان واقع‌بینی آنان در عرصه شناخت انسان و نسخه صادرشده توسط آنان بستگی دارد.

در کنار این موضوع، به‌واسطه ویژگی‌های خاص انسان، دستیابی او به شناخت خود، شناخت خداوند متعال را نیز به‌دنبال دارد. این انسان است که خلیفه خدا روی زمین (بقره: ۳۰)، داننده جمیع اسماء الهی (بقره: ۳۱) و به‌واسطه گوهرهای نهفته وجودی‌ای که خداوند در وجود او به ودیعه نهاده، سراسر خداوند، عظمت و قدرت و جبروت او را نشان‌گر است و وقتی برای شناخت خود مراجعه کرد، جلوه خداوندی را در خود به‌خوبی و روشنی مشاهده خواهد کرد و این مشاهده و اطلاع و آگاهی، نوع تعامل با خداوند را نیز سامان خواهد داد؛ تعاملی برمبنای شناخت واقعیت و حقیقت. از این‌رو اگر کسی خود را شناخت، خدا را هم خواهد شناخت و این شناخت خود، زمینه تعاملی عابدانه و عارفانه و خاضعانه را - که خود نتیجه شناخت خداوند است - با خداوند متعال برقرار خواهد ساخت؛ زیرا خودشناسی بیشتر، خداترسی بیشتر را به‌دنبال دارد (آمدی، ۱۳۶۱: ۲۳۲).

عامل دیگر تأکیدکننده بر شناخت خود، ضرورت برقراری ارتباط انسان با دیگرانی از جنس خود است. انسان به دلایل مختلف نیازمند برقراری ارتباط با هم‌نوع خود است و اگر این ارتباط بر مبنای شناخت و واقعیت باشد، به نتیجه‌بخشی و سودمندی نزدیک‌تر است. امام علی (ع) در روایتی شناخت خود را زمینه بهترشناسی دیگران می‌داند و در این باره می‌فرماید: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَهُوَ لِعَیْرِهِ أَعْرَفٌ؛ هر کس خود را بشناسد، دیگران را بهتر می‌شناسد» (همان). همین روایت به تنهایی ارتباط تنگاتنگ خودشناسی با دیگرشناسی را آشکار کرده است.

تعامل شایسته و بایسته با طبیعت نیز از دیگر آثار خودشناسی است. اگر کسی خود را شناخت، دنیا و عقبای حقیقی و واقعی را نیز خواهد شناخت. از این رو فرد خودشناس دل به دنیا و فانیات آن نخواهد داد (همان) و با آنها مأنوس نخواهد شد (همان: ۱۲۶)؛ در حالی که دنیا با تجلیات ظاهری‌ای که دارد، به راحتی بسیاری از افراد را مجذوب و شیفته خود کرده است. در واقع این خودشناسی است که زمینه را برای جهان‌شناسی واقع‌بینانه فراهم خواهد ساخت و به‌عنوان یک عامل مهم در تغییر رویکرد دنیاگرایی به آخرت‌گرایی - به‌عنوان یک نوع تعامل حقیقی و واقعی - اثرگذار خواهد بود.

حال که تنها با ذکر آیات و روایات تبیین‌گر، به اهمیت و جایگاه شناخت خود پی بردیم، می‌توان زوایای مختلف این موضوع را از طریق بررسی چرایی شناخت نفس بیشتر روشن کرد. قرآن کریم برای پی بردن به نشانه‌های الهی، به خودشناسی ارجاع می‌دهد: «وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ؛ و روی زمین برای اهل یقین نشانه‌هایی [متقاعدکننده] است و در خود شما؛ پس مگر نمی‌بینید؟» (ذاریات: ۲۰-۲۱).

قرآن کریم برای اینکه بصیرت‌طلبان و یقین‌خواهان را به نشانه‌ها و آیات الهی رهنمون سازد، توجه به خود و شناخت نفس را به‌عنوان یک عامل مهم و اساسی فراروی آنان قرار می‌دهد تا ضمن دستیابی به یقین و بصیرت، حقانیت الهی برای آنها به اثبات برسد: «سُئِرْهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ؛ آیات خود را در آفاق و در جان‌ها و نفس‌هایشان به ایشان خواهیم نمود، تا بر آنان آشکارا شود که خدا حق است و راست» (فصلت: ۵۳).

رسول اکرم (ص) در پاسخ به سؤال مردی که از راه دستیابی به شناخت الهی می‌پرسد، معرفت نفس را به‌عنوان یک عامل درونی شناساننده حضرت باری تعالی معرفی می‌نماید (مجلسی، بی‌تا، ج ۶۷:

۷۳. اینکه چرا و چگونه خودشناسی، شناخت حق و خداوند را به دنبال دارد، معمایی است که باید ارتباط آن را در حقایقی دانست که با مراجعه انسان به خود می‌توان به آنها دست یافت. به‌راستی انسان چه گوهر یا گوهرهایی در خود نهفته دارد که با کشف آنها بتوان به معرفت‌الله نائل شد؟ آیات و روایات تنها انسان را واجد چنین ویژگی‌ای معرفی کرده‌اند.

انسان برخوردار از جسم، روح، قلب، دل، فطرت، علائق و عواطف است. اینکه اینها یکی باشند یا غیر از دیگری، محل بحث ما نیست. آیات و روایات به عوارض وجودی انسان اشاره کرده‌اند و اگر قرار باشد خودشناسی اثری را ظاهر سازد، باید در این عوارض تأمل و تفکر شود و شناخته شوند تا خودشناسی محقق شود. در ادامه به برخی از آنها پرداخته می‌شود.

ساختار منظم، منسجم، متعادل و باقابلیت جسم انسانی، سازنده‌ای خلاق را نشان‌گر است؛ سازنده‌ای که واجد اوج عظمت، توانمندی، قدرت و تدبیر است و این خود بعدی از ابعاد خودشناسی را روشن خواهد ساخت. یکی از اصحاب امام صادق (ع) می‌گوید: از هشام بن حکم پرسیدم: اگر کسی از من پرسید چگونه خدایت را شناختی، به او چه پاسخی بدهم؟ هشام گفت: می‌گویم: من خداوند - جل جلاله - را به‌وسیله خودم شناختم؛ زیرا او نزدیک‌ترین چیزها به من است. می‌بینم ساختمان بدنم اجزای مختلفی دارد که هر کدام با نظم خاصی در جای خود قرار گرفته‌اند. ترکیب این اجزا قطعی و روشن است، آفرینش آنها متین و دقیق است و انواع و اقسام نقاشی‌ها در آن به‌کار رفته است. می‌بینم برای من حواس مختلف و اعضای گوناگون از قبیل چشم، گوش، شامه، ذائقه و لامسه ایجاد شده است. عقل همه عاقلان محال می‌داند که ترکیب منظمی بدون ناظم، و نقشه دقیقی بدون نقاش به‌وجود آید. از این راه پی بردم که نظام وجودم و نقاشی‌های بدنم از این قانون مستثنا نیست و نیازمند آفریدگار است (همان، ج ۳: ۵۰).

با خودشناسی زمینه مناسبی برای آگاهی هرچه بیشتر نسبت به سازنده این دستگاه پیچیده منظم و منسجم فراهم می‌شود. در کنار این جسم چیزی بالاتر وجود دارد که از طرف خود خداوند است (ص: ۷۲)؛ همان که قرآن از دمیدن روح خداوندی در وجود انسانی یاد کرده است؛ روحی که بسیار و بلکه هیچ‌کدام از محدودیت‌های جسمی را ندارد و به‌راحتی می‌تواند اوج گیرد و به تعالی و تکامل دست یابد. همه اینها از آن انسان است و با مراجعه انسان به خود و اندک تفکری، این حقایق را بیشتر و بهتر مشاهده خواهد کرد.

عامل دیگر در چرایی شناخت خود، فطریات‌شناسی است که از جمله آن می‌توان به خداجویی و خداخواهی اشاره کرد که در جریان خودشناسی آشکار می‌شود. امام علی (ع) در این باره می‌فرماید: «اللَّهُمَّ خَلَقْتَ الْقُلُوبَ عَلَىٰ إِرَادَتِكَ وَ فَطَرْتَ الْعُقُولَ عَلَىٰ مَعْرِفَتِكَ؛ خداوند! قلب‌ها را با ارادت و محبت خود و عقل‌ها را با معرفت خود سرشته‌ای» (سید بن طاووس، ۱۴۱۱: ۱۲۰). علاوه بر این، همین قلب جایگاه عرش الهی است (مجلسی، بی‌تا، ج ۵۵: ۴۰). در روایتی دیگر از امام علی (ع) نیز قلب انسان مؤمن جایگاه عرش الهی دانسته شده است (همان: ۳۹)؛ یعنی جلوه‌گر خداوند متعال و آثار و نشانه‌هایش. آیات و روایات حتی پا را فراتر از این گذاشته، خودفراموشی و خودبیگانگی را برابر با خدافراموشی دانسته‌اند (حشر: ۱۹). این به این معناست که توجه به خود سراسر توجه به خداوند است؛ زیرا انسان آینه تمام‌نمای خداوند است. آنچه در عالم کبیر و آنچه در حضرت الهیه است، همه در اوست. او کون جامع و کامل‌ترین مجالی خداوند و مظهر اسم اعظم است (جامی، ۱۳۷۳: ۸۹). از این رو اگر کسی خود را شناخت، از عالم ماده دوری‌گزیند و تجرد را پیشه خود سازد و در تلاش است هرچه بیشتر و بهتر خود را به اصل حقیقی و واقعی خود که همان خداوند متعال است، برساند و قرب به او را برای خود رقم زند؛ همان چیزی که هدف خلقت انسان قرار گرفته است. خلاصه آنکه، هر بعدی از ابعاد خودشناسی، به‌واسطه نمایانگری عظمت و قدرت خالق، خداشناسی را نتیجه خواهد داد و این خود یکی از کارکردهای شناخت خود است.

با این وصف باید گفت چرایی شناخت خود ناظر به آثار و نتایجی است که به‌واسطه آن حاصل می‌آید؛ آثار و نتایجی که خود سامان‌دهنده رفتارهایی است که رشد، تعالی و تکامل را برای انسان به‌دنبال دارد که به طُرق دیگر دستیابی به آن کمتر امکان‌پذیر است و این خود اهمیت و ضرورت خودشناسی را صدچندان می‌نماید. برای همین است که امام علی (ع) بر آگاهی یابنده از کجا آمدن، کجا بودن و کجا رفتن که بخشی از فرایند خودشناسی است، درود و رحمت فرستاده است:

رَحِمَ اللَّهُ إِمْرَأَ أَعَدَّ لِنَفْسِهِ وَ اسْتَعَدَّ لِمَسِيهِ وَ عِلْمٌ مِنْ أَيْنَ وَ فِي أَيْنَ وَ إِلَىٰ أَيْنَ؛ رحمت خدا بر کسی باد که مقدمات تربیت و تعالی نفس خود را آماده سازد و خود را برای عالم قبر آماده سازد و بداند که از کجا آمده است و در کجاست و به کجا می‌رود (فیض کاشانی، ۱۴۰۴، ج ۱: ۱۱۶).

اندکی در خود نگر تا کیستی
از کجایی در کجایی پیستی

تمایز

عباراتی نظیر خودکاو، خودانگاشت، خودپنداشت، خودپنداری، خویش‌پنداری، خودآگاهی و خودبینی از جمله عناوین مطرح در راستای اشاره به شناخت خود هستند و تلقی ترادف و همسانی آنها با خودشناسی وجود دارد؛ اما واقعیت آن است که خودشناسی با هریک از آنها متمایز است. خودشناسی امری اکتسابی و حصولی و به‌منزله طریق (الطباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۶: ۲۷۸؛ ثقفی تهرانی، ۱۳۹۸، ج ۱: ۳۲۲) و فرایندی است که از مبدأ و مقدمه‌ای (همان؛ حقی بروسوی، بی‌تا، ج ۷: ۳۳۹؛ امین، ۱۳۶۱، ج ۸: ۳۹۰) آغاز و به فرجام و مقصدی ختم می‌شود که این خود محتاج برگزینی روش‌ها و رویکردهاست. بنابراین هرکدام از این عبارات که چنین تبیینی از او باشد، می‌تواند همسان تلقی و به‌جای خودشناسی به‌کار گرفته شود. عباراتی نظیر خودانگاشت، خودپنداشت، خودپنداری، خویش‌پنداری و خودآگاهی محصول و نتیجه فرایندند (پورحسین، ۱۳۸۹: ۴۴) و مانند خودشناسی، خود فرایند نیستند. خودآگاهی هم می‌تواند جزئی از فرایند خودشناسی و هم نتیجه فرایند خودشناسی باشد. خودکاو هم به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های خودشناسی مطرح است (همان: ۴۷). خودبینی اگر به‌معنای خودمحوری و دگرنبینی باشد، صفتی رذیله در دین است که از آن نهی شده است و با خودشناسی تفاوت ماهوی دارد؛ اما اگر به‌معنای عزت نفس و خودحرمتی باشد، می‌تواند حاصل فرایند خودشناسی باشد.

در تأیید فرایند بودن خودشناسی، توجه به معنای لغوی کلمه معرفت - که پیش از این در بافت عبارت معرفت نفس به آن اشاره شد - به تبیین بهتر مسئله و تمایزافزایی آن با دیگر کلمات همسو کمک خواهد کرد؛ زیرا معرفت در علمی ناقص و با استفاده از قوه تفکر انجام می‌گیرد و آن را تبدیل به علمی کامل می‌نماید که خود به‌طور طبیعی باید در چارچوب و زمانی مشخص و با اتخاذ روشی مناسب انجام گیرد و این همان چیزی است که برای تلقی فرایند بودن یک مسئله به آن نیاز است.^۱

ترتیب (تقدم و تأخر)

گونه‌های تعامل انسان براساس آنچه علمای اخلاق از گذشته تا حال به آن اشاره کرده‌اند، به چهار حوزه عمده خود، خدا، دیگران و جهان هستی تقسیم می‌شود. به‌طور طبیعی تعامل انسان در

۱. در تعریف فرایند گفته‌اند: مجموعه عملیات و مراحل لازم برای رسیدن به یک هدف مشخص (معین، ۱۳۶۰: ذیل واژه فرایند).

هریک از این حوزه‌ها به معرفت و شناختی از طرف مقابل نیاز دارد. حال در سنجش تقدم یا تأخر شناخت هریک از این موارد، کدامیک نسبت به بقیه مقدم است و نسبت به دیگری در جایگاه ممتازی قرار دارد؟ آیا در دیدگاه امام علی (ع) این امر مورد توجه قرار گرفته است؟ نویسنده معتقد است آنچه از مجموع بیانات امام علی (ع) که برگرفته از منبع و حیانی است، قابل استنباط می‌باشد، این حقیقت را اثبات می‌کند که در اولویت‌سنجی شناخت‌های چهارگانه خود، خدا، دیگران و جهان، شناخت خود مقدم بر دیگر شناخت‌هاست و شناخت خداوند، دیگران و جهان به ترتیب در رتبه‌های بعدی قرار دارند. این به معنای تقدم شرفی یا رتبی نیست؛ چراکه در غیر این صورت رتبه و شرف خداوند متعال به نسبت بقیه برتر و والاتر است و حتی قابل مقایسه نیست. آنچه بیشتر در اینجا منظور است، تقدم پایه‌ای، مبنایی و سودمندی نسبت به دیگر شناخت‌هاست.

در تحلیل این موضوع باید گفت همان‌طور که پیش‌تر توضیح داده شد، شناخت دارای نهایتی است و هر شناختی که برای انسان حاصل آید، یک سری عواید را نصیب انسان خواهد کرد. شناخت خود از جمله مواردی است که کفایت‌کننده انسان از هر نوع شناخت و غایت و نهایت معرفت است و علم و نافعیت حداکثری را نصیب انسان خواهد کرد (آمدی، ۱۳۶۱: ۲۳۲)؛ اعلی‌شناختی با نفعیتی برتر که شناخت خدا، دیگران و جهان به این اندازه برای انسان سودمند نخواهد بود یا حداقل به نسبت شناخت خود در اولویت قرار ندارد.

توصیف شناخت خود با اوصافی نظیر معرفت بی‌نظیر (ابن‌شعبه حرانی، ۱۴۰۴: ۲۸۶)، فوز اکبر (آمدی، ۱۳۶۱: ۲۳۲)، بافضیلت‌ترین عقل‌ها (همان: ۵۲) و حکمت‌ها (همان) بدون وجود چنین توصیفاتی برای دیگر شناخت‌ها نیز دلیلی دیگر بر تقدم شناخت خود نسبت به دیگر شناخت‌هاست. همین‌طور به‌واسطه شناخت خود، دیگر شناخت‌ها نیز - خداشناسی، دیگرشناسی و جهان‌شناسی - حاصل خواهد شد؛ اما برگرداندن چنین چیزی کمتر امکان‌پذیر است یا حداقل کمتر سهل‌الوصول خواهد بود. امام علی (ع) بیان می‌دارد که هر کس نسبت به خود شناخت نداشته باشد، به غیر خود نیز نادان‌تر خواهد بود (همان: ۲۳۲) و نخواهد توانست به دیگرانی غیر از خود معرفت یابد (همان)؛ یعنی شناخت خود به‌عنوان یک مبنای پایه و ضرورت اساسی برای دیگر شناخت‌ها مطرح است. آن حضرت به دنبال این موضوع تأکید دارد که شناخت خود، شناخت خداوند و دیگران را

هم در پی خواهد داشت و از آن حیث که تا شناخت خود حاصل نیاید، نسبت به تمامی شناخت‌های دیگر جاهل است (همان). بر شناخت جهان - به‌عنوان چهارمین نوع شناخت‌ها - هم اولویت دارد. علاوه بر این، زیرساخت اساسی برای برقراری ارتباط با خدا، تقواگزینی است که خود نتیجه خودشناسی است.

در سنجش توالی و اولویت دیگر شناخت‌ها (خدا، دیگران و جهان) با معیار در نظر گرفته‌شده به نظر می‌رسد شناخت خدای متعال نسبت به دو نوع دیگر (دیگران و جهان) اولویت دارد. این موضوع با نگاه به جایگاه خالقیت خداوند و مخلوقیت انسان، توجه به چرایی خلقت انسان، توصیفات رفیع درباره جایگاه و آثار معرفت خدا و یاد کردن از آن به‌عنوان اعلیٰ معرفت‌ها (همان: ۸۱) قابل تحلیل و تبیین است. در یکی از کلمات قصار امام علی (ع) چنین آمده است:

مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ أَصْلَحَ أَمْرَ آخِرَتِهِ أَصْلَحَ اللَّهُ لَهُ أَمْرَ

دُنْيَاوَهُ وَمَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَأَعْظُ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ؛ هرکس رابطه میان خود و خدا را نیکو

سازد، خداوند رابطه او را با مردم نیکو سازد و هرکه کار آخرت را به صلاح آورد، خداوند کار او را

اصلاح فرماید و هرکس اندرزدهنده خود باشد، خدا بر او نگهداری گمارد (نهج البلاغه: حکمت ۸۹).

حضرت امیر (ع) در این کلام کوتاه، ولی بسیار پرمعنا و ارزشمند، از یک سو رابطه انسان با خدا، خود و دیگران و از سوی دیگر، رابطه او را با دنیا و آخرت بیان می‌کند و تصویر جامعی از نظام ارتباطات اسلامی ارائه می‌دهد.

در سنجش تقدم و تأخر دیگرشناسی و جهان‌شناسی می‌توان با استناد به یکسانی انسان‌ها از حیث مخلوق بودن، توجه به ویژگی‌ها و نیازهای فطری، عاطفی و روحی انسان و ضرورت ارتباط وی با دیگران، تقدم شناخت جهان بر شناخت دیگران را اعلام داشت. به‌علاوه، روح روایت نیز بر این موضوع تأکید می‌کند.

ذکر این نکته دوباره لازم است که تقدم خودشناسی بر خداشناسی به‌معنای تقدم رتبی و شرفی انسان بر خدا نیست، بلکه همان‌طور که در آیات و روایات ذکر شده است، دلیل این‌همه تأکید بر شناخت خود برای آن است که انسان ضمن خودشناسی، بیشتر و بهتر به عظمت خداوند پی برد و در واقع همه انواع دیگر شناخت‌ها برای دستیابی به خداشناسی است؛ چنان‌که فلسفه

خلقت انسان در واقع برای معرفت و عبادت الهی بیان شده است. آیه ۵۶ سوره ذاریات^۱ این حقیقت را نمایان ساخته است. روایتی از امام حسین (ع) نیز بر این موضوع تأکید دارد: «إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ؛ ای مردم! حق بندگانش را نیافریده، مگر برای آنکه او را بشناسند و هنگامی که او را شناختند، عبادتش کنند» (صدوق، بی تا، ج: ۹).

در سنجش ترتب سایر گونه‌های تعاملی به‌نظر می‌رسد تعامل انسان با دیگران در مرتبه بعدی قرار دارد. از یک سو هرکس رابطه خود با خود را اصلاح کرد، رابطه او با دیگران رو به اصلاح خواهد گذاشت. از سوی دیگر هرکس رابطه خود با خدا را اصلاح کرد، خدا رابطه او با دیگران را نیز اصلاح می‌کند. بنابراین تعامل انسان با خود و خدا در مرتبه‌ای قبل از ارتباط با دیگران قرار دارد. انسان هم به شناخت خود نیاز دارد و هم به شناخت خداوند، تا او را به‌خوبی بشناسد و عبادت کند، و هم به ارتباط با دیگران نیاز دارد؛ چون ویژگی‌های فطری، روحی و روانی چنین اقتضایی دارد و انسان در قالب اجتماع خواهد توانست نیازهای خود را تأمین کند. با این تأکیدات و از این حیث می‌توان گفت ارتباط با طبیعت در مرتبه نزولی از سایر ارتباطات وجود دارد؛ این را حداقل می‌توان از حیث تأکیدات به‌نسبت فراوان تری که بر اولویت دیگر تعاملات در آیات و روایات وجود دارد، و نیز در فراوانی دفعات ارتباط‌گیری در سایر موارد ادعا کرد.

نکته دیگری که در اینجا باید مورد تأکید قرار گیرد اینکه، با نگاه هدف‌گذاری و سودمندی، این تعامل انسان با خداست که در اولویت و ارجحیت نسبت به سایر گونه‌های تعاملی قرار دارد. به بیان دیگر درست است که قبل از این بر اهمیت و اولویت خودشناسی بر خداشناسی، دیگرشناسی و طبیعت‌شناسی به‌لحاظ ترتب زمانی اشاره شد و آیات و روایاتی نیز در تأیید این مسئله بیان گردید، اما به‌لحاظ هدف‌سنجی این خداشناسی است که بر دیگر گونه‌های شناخت ارجحیت و اولویت دارد؛ زیرا همه نتیجه انواع دیگر شناخت برای خداشناسی است. در واقع با خودشناسی، دیگرشناسی و طبیعت‌شناسی به خدا پی برده می‌شود. از این رو به‌نظر می‌رسد تأکیدات آیات و روایات بیشتر ناظر به جنبه ترتب و اولویت زمانی بوده است، نه تقدم شرفی و رتبی.

۱. وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِي؛ و جن و انس را نیافریدم مگر برای آنکه مرا پرستش کنند.

موانع خودشناسی

در طریق دستیابی به خودشناسی آن‌هم از نوع حقیقی آن، موانعی وجود دارد که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌شود. یکی از موانع بزرگ خودشناسی، دنیاگرایی و دل‌بستگی و وابستگی به تجلیات و تجملات آن است. دل‌مشغولی به دنیا و اهتمام حداکثری برای بهره‌برداری هرچه بیشتر از مواهب آن، مجالی برای خوداندیشی باقی نمی‌گذارد. در واقع باید گفت دنیاگرایی در نقطه مقابل خودشناسی قرار دارد. امام علی(ع) در روایتی زیبا عشق‌ورزی به دنیا را منشأ ناشنوایی و نابینایی می‌داند و در این باره می‌فرماید:

مَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَعَشَى بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بَعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِبَةٍ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ قَدْ خَرَقَتْ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَ أَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ وَ وَكَلَتْ عَلَيْهَا نَفْسَهُ فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا وَ لَمَنْ فِي يَدَيْهِ شَيْءٌ مِنْهَا حَيْثُمَا زَالَتْ زَالَ إِلَيْهَا وَ حَيْثُمَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَ عَلَيْهَا لَا يَنْزَجِرُ مِنَ اللَّهِ بِزَاجِرٍ وَ لَا يَتَّعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ وَ هُوَ يَرَى الْمَأْخُودِينَ عَلَى الْغُرَّةِ حَيْثُ لَا إِقَالَءَ وَ لَا رَجْعَةَ؛ هر کس به چیزی عشق ناروا ورزد، نابینایش می‌کند، و قلبش را بیمار کرده، با چشمی بیمار می‌نگرد، و با گوشی بیمار می‌شنود. خواهش‌های نفس پرده عقلش را دریده، دوستی دنیا دلش را میرانده است، شیفته بی‌اختیار دنیا و برده آن است و برده کسانی است که چیزی از دنیا در دست دارند. دنیا به هر طرف برگردد، او نیز برمی‌گردد، و هرچه هشدارش دهند، از خدا نمی‌ترسد. از هیچ پنددهنده‌ای شنوایی ندارد، با اینکه سرنوشت نگون‌بار گذشتگان را می‌بیند که راه پس و پیش ندارند و در چنگال مرگ اسیرند. به هر جا که روی آورد، او نیز روی می‌آورد (نهج البلاغه: خطبه ۱۰۹).

دنیاگرایی خصلتی دارد که فرصت و مجالی برای خودشناسی که در نقطه مقابل آن در حیثیات مختلف قرار دارد، فراهم نخواهد کرد و به واسطه دلدادگی به آن، قلب، چشم و گوش برای بصیرت‌یابی و حکمت‌شناسی درباره خود باقی نمی‌گذارد و عقل را که به‌عنوان ابزاری مهم در این فرایند است، فاسد و تباه می‌گرداند:

«حُبُّ الدُّنْيَا يَفْسِدُ الْعَقْلَ وَ يَهْمُ [و يُصِمُّ] الْقَلْبَ عَنْ سَمَاعِ الْحِكْمَةِ وَ يُوجِبُ أَلِيمَ الْعِقَابِ؛ دوستی دنیا عقل را فاسد می‌کند، و دل را از شنیدن حکمت کر می‌گرداند، و عذاب دردناک را واجب می‌سازد» (آمدی، ۱۳۶۱: ۶۵)؛ «لِحُبِّ الدُّنْيَا صَمَّتِ الْأَسْمَاعُ عَنْ سَمَاعِ الْحِكْمَةِ وَ عَمِيَتِ الْقُلُوبُ عَنْ نَوْرِ الْبَصِيرَةِ؛ از برای دوستی دنیا، گوش‌ها از شنیدن حکمت کر شده، و دل‌ها کور گشته‌اند» (همان).

خودفریبی عامل مهم دیگر بر سر راه خودشناسی است. گاهی انسان خود را فریب می‌دهد و خویش را نسبت به خود، خودآگاه و خودشناس نشان می‌دهد، در صورتی که چنین نیست. عدم باورمندی و دغدغه‌مندی نسبت موضوع خودشناسی و اهمیت، ضرورت و جایگاه آن، عامل مهم دیگری در عدم اهتمام به شناخت خود است. گاهی فرد به موضوع خودشناسی و ضرورت و اهمیت آن آگاهی دارد، اما این موضوع به دغدغه و باوری برای او تبدیل نشده است. آنگاه که فرد نداند که بزرگ‌ترین جهل و نادانی، جهل نسبت به خود است (همان: ۲۳۴)، نتیجه آن شود که نسبت به شناخت خود بی‌توجه باشد. به بیان دیگر ریشه مشکلات انسان و جوامع انسانی در درون انسان است، حال آنکه راه‌حل آن در بیرون و چیزهای دیگر جستجو و دنبال می‌شود. اگر کسی دنبال چیزی باشد، آن را خواهد یافت (همان)، اما مشکل در اینجا عدم دنباله‌روی اصل موضوع است؛ چون هنوز به باور و دغدغه‌ای برای او تبدیل نشده است.

جهل و نادانی نسبت به خودشناسی و عواقب و پیامدهای خودشناسی، عامل مهم دیگری در عدم خودشناسی است. وقتی که فرد نداند جاهل به نفس خویشتن، جاهل به همه چیز است (همان: ۲۳۳)، آنگاه که نداند عاجزترین افراد، عاجزترین‌شان به شناخت خود است و در یک کلمه عدم علم کافی نسبت به موضوع خودشناسی و پیامدهای آن، زمینه را برای عدم خودشناسی فراهم خواهد ساخت.

بنابراین شناخت نفس انسانی با مواهب آن و شئونی که وابسته به آن است، وسیله‌ای است برای بزرگداشت انسان و ارزش نهادن به انسان‌ها، اجتماعات انسانی و توده‌های مردمی، و موجب نیرومندی برای نفی بدبینی و پوچ‌گرایی است (حکیمی و دیگران، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۶۴). امام علی (ع) در این باره می‌فرماید: «الْعِلْمُ مُحْيِي النَّفْسِ وَ مُبْرِئُ الْعُقْلِ وَ مُمِيتُ الْجَهْلِ؛ علم زنده‌کننده نفس است [به اعتبار اینکه جاهل به‌منزله مرده است، چنان‌که مکرر مذکور شد] و روشن‌کننده عقل است، و میراننده جهل و نادانی است؛ یعنی آن را زائل کند» (آمدی، ۱۳۶۱: ۶۳).

مانع مهم دیگر بر سر راه خودشناسی، خدافراموشی است. رویگردانی از خداوند متعال و طاعت‌گریزی و معصیت‌ورزی خداوند باعث می‌شود انسان به خودفراواشی و خودبیگانگی روی آورد. معلوم است که توفیق حرکت در مسیر خودشناسی نصیب هر کسی نشود و این توفیق نیز از ناحیه خداوند حاصل خواهد شد. به بیان دیگر به‌علت تلازم و ارتباط وثیق بین خودشناسی و

خداشناسی، هرگونه کم‌کاری و کم‌توجهی در ناحیه هرکدام بر دیگری اثر گذاشته و موجبات کم‌رنگی دیگری را فراهم می‌سازد. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ؛ و مانند آن کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و خدا هم خود آنان را از یاد خودشان ببرد و ایشان همان فاسقانند» (حشر: ۱۹). با این وصف باید گفت لازمه خودشناسی، خداباوری و تبعیت و اطاعت از دستورات و فرامین اوست و همین باعث توفیق‌یابی در مسیر خویش‌شناسی خواهد شد.

یکی دیگر از موانع خودشناسی، تسلیم شدن در مقابل نظر دیگران و معیار و محور قرار دادن آنهاست. اگرچه جامعه‌پذیری و رسوم اجتماعی نوعی از شفافیت و انسجام را در زندگی ایجاد می‌کند و شخص را از زیر بار اینکه برای هر کاری باید از پایین‌ترین مدارج شروع کند، بیرون می‌آورد، اما در موارد بسیاری رویه‌های غلط، اشتباه‌های هنجار شده و رسوم برآمده از نفسانیات یا نادانی دیگران، فرد را از خود بیگانه ساخته و در معیارهای موهوم قرار می‌دهد.

زندگی براساس خواسته‌ها و ارزش‌های دیگران سبب می‌شود که انسان استعدادها، مواهب و هدایای منحصر به فرد خود را فراموش کند، از خود واقعی‌اش فاصله گیرد و با اینکه خداوند گنجینه‌های ارزشمند هر کسی را درون خود او قرار داده است، اما فرد به دنبال کشف گنج‌های گم شده و پنهان دیگران باشد و در نهایت با دست خالی و درحالی که سرمایه‌های اساسی خویش را از دست داده است، خود را در انتهای راه ببیند و غیر از رنج و پوچی چیزی در دفتر هستی‌اش نخواند. کسی در برابر خواسته‌های جامعه منفعل می‌شود که در برابر هواخواهی‌های خود، شکست را پذیرفته باشد؛ اما آن‌که بر نفس خویش تسلط یافته و در مواجهه با رویه‌های غلط اجتماعی شجاعانه ایستاده است، دلیلی نمی‌بیند که در برابر خواست مردم و اجتماع به‌طور دست‌بسته و تسلیم‌شده عمل کند و مطیع بی‌چون و چرای نظرات آنان باشد.

سهل‌بینی، نیکوپنداری، خودمحوری و خویش‌پسندی، عامل دیگری در عدم شناخت خود است. ممکن است در یک نگاه سطحی، انسان مسئله خودشناسی را برای خود حل شده تلقی کند و دیگر ضرورتی برای رجوع به خویش‌پیدا نکند یا اینکه عجب و غرور اجازه چنین کاری را به او ندهد. یکی از کارکردهای مهم خودشناسی، آگاهی بر نقص‌هاست. درحالی‌که فرد در حالت عدم خودشناسی، خود را از نقص‌ها و ضعف‌ها مبرا می‌بیند و به این وسیله خود را در پیش خود تبرئه می‌کند.

کند یا اینکه غرور او اجازه بررسی و آگاهی بر نقصان خود را برای او نمی‌دهد، اما واضح است که راه و رسم حقیقت‌جویی این نیست. کسانی که تا این اندازه مسئله را سهل می‌شمردند و چنین خوش‌بینانه به خود می‌نگرند، هرگز توفیق اصلاح خود و در نتیجه نیل به کمال را پیدا نمی‌کنند. کسی که از عیب‌های اساسی خود چشم‌پوشی می‌کند، به‌طبع خود را انسانی کامل و عاری از عیب و نقص می‌بیند. همین شناخت نادرست از خود سبب می‌شود که احساس بی‌نیازی بر او مستولی گردد. امام علی (ع) در حدیثی این موضوع را به‌شایستگی تشریح کرده است:

«الرَّاضِي عَنْ نَفْسِهِ مَسْتُورٌ عَنْهُ عَيْبُهُ وَ لَوْ عَرَفَ فَضْلَ غَيْرِهِ كَسَاهُ [لِسَاءَهُ] مَا بِهِ مِنَ النِّقْصِ وَالْخُسْرَانِ؛

کسی که از نفس خود خشنود باشد، عیب او از او پوشیده شده است و اگر افزونی غیر خود را داند، آنچه را از کمی و زیان به خود اوست، پوشاند» (آمدی، ۱۳۶۱: ۳۰۷).

خوانساری شارح غرر در ذیل این عبارت نویسد: آدمی باید هرگز از خود راضی و خشنود نگردد و همیشه در تفحص نقص و عیب خود باشد؛ زیرا کسی که از خود راضی و خشنود شد، نقص و عیبش دیگر از او پوشیده می‌شود و گمان می‌کند که کسی را بر او افزونی و زیادتی نباشد، که اگر داند زیادتی دیگری را بر او، بپوشاند به خود آنچه را دارد از کمی و زیان؛ یعنی قائل شود به آن و سعی کند در رفع و زائل نمودن آن و خشنود نباشد از خود (خوانساری، ۱۳۶۶، ج ۲: ۱۳۳). امام علی (ع) بزرگ‌ترین نقصان را خویش‌تن‌پسندی دانسته است (آمدی، ۱۳۶۱: ۳۰۸) و کسانی را که مست از غرور و خودپسندی هستند، کسانی می‌داند که خیلی دیرتر از مست‌شدگان از شراب به هوش می‌آیند: «سُكْرُ الْغَفْلَةِ وَالْغُرُورِ اَبَدُ اِفَاقَةٍ مِنْ سُكْرِ الْخُمُورِ؛ کسانی که مست غفلت و غرور هستند، خیلی دیرتر از مست‌شدگان از شراب، به هوش می‌آیند» (همان: ۲۶۶).

امام علی (ع) در حدیثی رساتر، راه سد عجب و غرور را معرفت نفس دانسته است (ابن‌شعبه حرانی، ۱۴۰۴: ۲۸۵)؛ به این معنا که هرکدام در مرتبه برتر یا ضعف قرار داشته باشند، دیگری در نقطه مقابل آن قرار دارد. خودپسندی یا از خود راضی بودن و مغرور شدن به اعمال خود، آدمی را از خداوند دور می‌کند، اگرچه او خود را به خداوند نزدیک می‌داند. این دوری از خدا، دوری از خود را نیز به‌دنبال خواهد داشت و خدافراموشی، منجر به خودفراموشی خواهد شد (حشر: ۱۹). به این ترتیب «خود» به مانعی بزرگ بر سر راه خودشناسی تبدیل می‌شود.

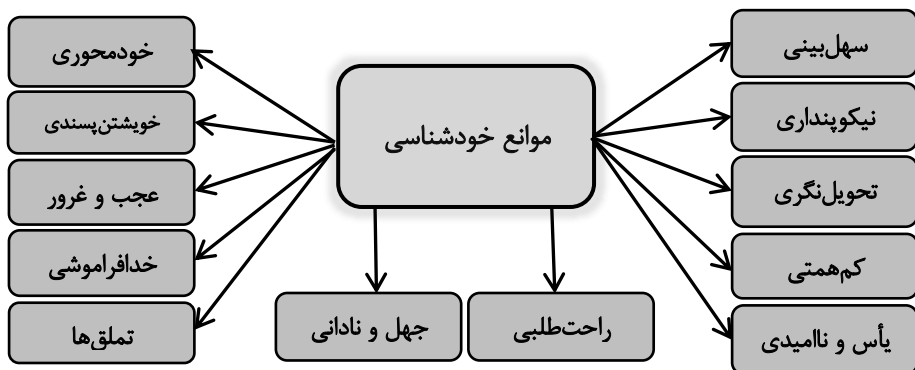
دنیاگرایی و دل‌بستگی و وابستگی به مظاهر و مواهب آن، مانع مهم دیگری بر سر راه خودشناسی است. کارکرد حداکثری خودشناسی، دنیاگریزی است. در واقع باید گفت خودشناسی واقع‌بینانه که منجر به دنیاگریزی می‌شود، در نقطه مقابل دنیاگرایی قرار دارد. خاصیت دنیا این‌گونه است که کسی که به آن رو کرد، دنیا هم به او رو می‌کند و او را به خود مشغول و از دیگر چیزها غافل می‌سازد. همان‌گونه که دنیاگرایی در نقطه مقابل خودشناسی قرار می‌گیرد، خودشناسی، آخرت‌نگری و آخرت‌گرایی را به‌دنبال دارد؛ زیرا کسی که هم‌ و غم او دنیا شد، از آخرت روی‌گردان می‌شود و همین سبب شقاوت، بدبختی و غم او در آخرت را فراهم خواهد کرد (آمدی، ۱۳۶۱: ۱۴۰). اما فرد خویش‌شناس در مسیر خودشناسی گام برداشته و به کارکردهای آن که مجاهده و مراقبه از نفس خود است، توجه دارد و همین‌ها باعث می‌شود که همه هم‌ و غم، بلکه همه جدّ و جهد خود را برای آخرت بگذارد (همان: ۴۷۵). دنیاگرایی نقطه مقابل آخرت‌گرایی و خود سدی بزرگ بر سر راه خودشناسی و کارکردهای آن است؛ حتی امام علی(ع) از سکون و تمرکز دنیاگرایانه نفس به‌عنوان بزرگ‌ترین فریب یاد کرده است (همان: ۱۳۶).

تحویلی‌نگری و تحصیر خودشناسی به بعدی از ابعاد یا حوزه‌ای از حوزه‌های مختلف وجود انسانی، عامل دیگری در عدم دستیابی به خودشناسی واقع‌بینانه است. بسیاری از افراد تمامی هم‌ و غم‌شان جسم آنان است؛ از این‌رو تمام تلاش خویش را در جسم خود و شناسایی و رفع نیازهای آن متمرکز می‌کنند و از دیگر ابعاد وجودی خود غافل می‌شوند؛ درحالی‌که هر انسانی برای رسیدن به کمال نیاز به شناخت و تربیت روح و جسم خود با هم دارد. پس هرکس در این راستا تمام همت و تلاش خود را معطوف به اصلاح بدن خود نماید، در واقع از حقیقت انسانیت خارج شده است؛ همچنان‌که اگر کسی تمام تلاش خود را مصروف آخرت کند و به اصلاح بدن خود توجه نکند نیز به کمال خود نمی‌رسد. بنابراین لازم است انسان دو چشم خود را بگشاید و با یکی دنیا و بدن خود را بنگرد و بهره خود را از آن بگیرد، و با دیگری به آخرت و مسائل روحی خود بنگرد (الطبرسی، ۱۳۸۰: ۱۵). بنابراین موضوع خودشناسی باید دربرگیرنده جامع ابعاد وجودی انسان باشد؛ در غیر این صورت خود به مانعی بزرگ برای واقعیت‌شناسی بدل خواهد شد. امام علی(ع) در تمثیلی زیبا بر این حقیقت تأکید کرده است:

وَكُلُّ نَبَاتٍ لَّا غَنَىٰ بِهِ عَنِ الْمَاءِ وَالْمِيَاهُ مُخْتَلِفَةٌ فَمَا طَابَ سَقِيهِ طَابَ غَرْسُهُ وَحَلَّتْ ثَمَرَتُهُ وَ مَا خَيْتَ سَقِيَهُ خَيْتَ غَرْسَهُ وَ أَمَرْتُ ثَمَرَتَهُ؛ آگاه باش هر عملی رویشی دارد، و هر روینده‌ای از آب بی‌نیاز نیست، و آب‌ها نیز گوناگون می‌باشند. پس هر درختی که آبیاری‌اش به اندازه و نیکو باشد، شاخ و برگش نیکو و میوه‌اش شیرین است. و آنچه آبیاری‌اش پاکیزه نباشد، درختش عیب‌دار و میوه‌اش تلخ است (نهج البلاغه: خطبه ۱۵۴).

کم‌همتی و کم‌اهتمامی نیز مانعی دیگری برای خودشناسی است. در بسیاری از موارد فرد از ضرورت خودشناسی و آثار و نتایج آن نیز آگاهی دارد، اما همت و توجه لازم را برای این موضوع ندارد و همت و تلاش خود را در مسائل دیگر به کار گرفته است. پر واضح است که احساس بی‌نیازی نسبت به یک اصلاح جدی و بنیادی، راه را بر هرگونه سازندگی اصولی مسدود می‌کند. از این رو چنین فردی از شناخت خود و اقدامات مورد نیاز پساشناختی نیز روی‌گردان است. امام علی (ع) مغبوط را کسی می‌داند که به نفس خود توجه دارد و همت خود را مصروف آن داشته است و از مطالبه محاسبه و مجاهده با آن روی‌گردان نباشد (آمدی، ۱۳۶۱: ۲۲۶). بنابراین هرگونه کم‌همتی در این زمینه یا مصروف داشتن همت خود در دیگر حوزه‌ها برای انسان زیان‌بار خواهد بود (نهج البلاغه: خطبه ۸۶).

موانع دیگری نظیر یأس و ناامیدی، راحت‌طلبی و عافیت‌طلبی، جهل و نادانی، صعوبت و سختی مسئله و تملق‌ها و تمجیدها نیز وجود دارد که علاوه بر موارد پیش‌گفته، سد راه خودشناسی هستند و برای حرکت در مسیر خودشناسی نیازمند رفع آنها هستیم.



نتیجه

«معرفت نفس» عنوانی است که در دیدگاه امام علی(ع) در اشاره به موضوع خودشناسی به کار رفته است. تمرکزی اجمالی بر کلمات به کار رفته در این عبارت و مقایسه آن با دیگر کلمات و عبارات همسو و هم‌معنا، نکته‌سنجی ایشان را نشان‌گر است. خودشناسی اهمیت فراوان دارد و بر دیگر انواع متصور و مرسوم شناخت اعم از خدا، هم‌نوعان و جهان حداقل به واسطه کارکردها و آثار و نتایج سرشار آن اولویت و برتری دارد. این موارد ضرورت توجه به مسئله خودشناسی را دوچندان می‌کند. با این حال در مسیر خودشناسی موانعی نظیر سهل‌بینی، خودمحوری و خویشتن‌پسندی، نیکوپنداری، تحویل و تحصیر، راحت‌طلبی، خدافراموشی و جهل و نادانی وجود دارد که توفیق‌یابی در این موضوع نیازمند رفع این موانع است.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه (بی‌تا)، تصحیح صبحی صالح، قم: دار الهجره.
- ابن فارس، ابوالحسن احمد بن زکریا (۱۴۰۴ق)، معجم مقاییس اللغه، تصحیح عبدالسلام محمد هارون، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن شعبه حرانی (۱۴۰۴ق)، تحف العقول عن آل الرسول، قم: جامعه مدرسین، چاپ دوم.
- ابن‌فهد حلی، جمال‌الدین (۱۴۰۷ق)، عده الداعی و نجاح الساعی، قم: دار الکتب اسلامی.
- امین، سیده نصرت (۱۳۶۱)، مخزن العرفان فی تفسیر قرآن، تهران: نهضت زنان مسلمان، ج ۸.
- آمدی، عبدالواحد (۱۳۶۱)، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- پورحسین، رضا (۱۳۸۹)، روانشناسی خود، تهران: امیرکبیر، چاپ سوم.
- ثقفی‌تهرانی، محمد (۱۳۹۸ق)، تفسیر روان جاوید، تهران: برهان، چاپ سوم، ج ۱.
- حقی بروسوی، اسماعیل (بی‌تا)، تفسیر روح البیان، بیروت: دار الفکر، ج ۷.
- حکیمی، محمد رضا، محمد حکیمی و علی حکیمی (۱۳۸۰)، الحیاه، ترجمه احمد آرام، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ج ۱.
- خوانساری، جمال‌الدین (۱۳۶۶)، شرح غرر الحکم و درر الکلم، تهران: دانشگاه تهران، ج ۲.
- الراغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، المفردات فی غریب القرآن، دمشق: دار العلم، ج ۱.
- (بی‌تا)، علل الشرائع، قم: داوری، ج ۱.

- _____ (۱۳۹۸ق)، التوحید، قم: جامعه مدرسین.
- سید بن طاووس (۱۴۱۱ق)، مهج الدعوات و منهج العبادات، قم: دار الذخائر.
- الطباطبایی، محمدحسین (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: جامعه مدرسین، چاپ پنجم، ج ۶.
- الطبرسی، فضل بن حسن (۱۳۸۰)، الآداب الدینیة للخزانة المعینیة، قم: زائر.
- قرشی، سید علی اکبر (۱۳۷۱)، قاموس القرآن، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ج ۴.
- فیض کاشانی، محمد بن مرتضی (۱۴۰۴ق)، وسائل الشیعه، اصفهان: امیرالمؤمنین، ج ۱.
- المجلسی، محمدباقر (بی تا)، بحار الانوار، تهران: اسلامیه، ج ۳، ۵۵، ۶۷، ۶۸ و ۷۵.
- مظفر، محمدرضا (۱۳۸۸)، المنطق، قم: اسماعیلیان.